

عشق ممنوع

- عنوان کتاب: شادی‌ها و غم‌های تنهایی
- نویسنده: سپیده خلیلی
- ناشر: پیدایش
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۹۶ صفحه
- بها: ۵۰۰ تومان

داستان «شادی‌ها و غم‌های تنهایی» شاید از معدود کتاب‌هایی باشد که می‌توان، به حق به آنها رمان نوجوان گفت. و این، البته به علت شناخت صحیحی است که نگارنده داستان از مخاطب خود داشته است. در میان این همه کتاب که به عنوان داستان نوجوان در بازار عرضه می‌شود، این عدم شناخت مخاطب بزرگترین و اولین مشکلی است که خود را نشان می‌دهد. برخی از کتاب‌ها، نوجوانان را زیادی دست کم می‌گیرند، در واقع بیشتر، داستان کودک را به عنوان داستان نوجوان به چاپ می‌رسانند و از سوی دیگر بعضی کتاب‌ها نیز، از آن سوی بام می‌افتند و مفاهیم سخت و بزرگسالانه را در کتاب‌هایشان می‌گنجانند و به عنوان داستان نوجوان به خورد این قشر می‌دهند، اما سپیده خلیلی به خوبی از افراط و تفریط پرهیز کرده و در واقع توانسته بر روی این خط باریک که در یک سوی آن ادبیات کودک و در سوی دیگرش ادبیات بزرگسال قرار دارد، حرکت کند.

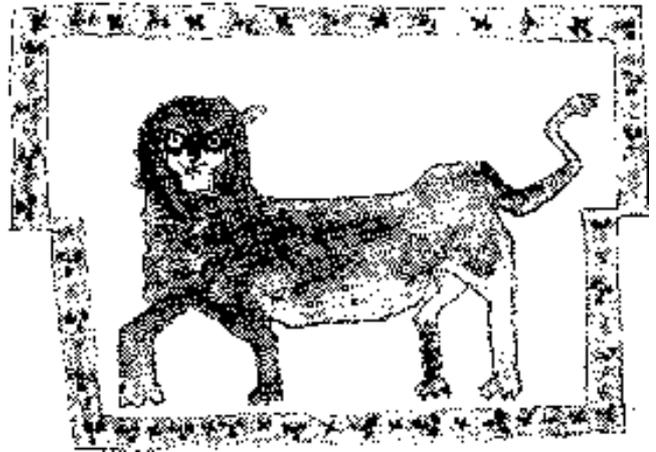
اولین نکته مثبت داستان، تم‌های مناسب و جذاب است. تم‌های موجود در داستان به‌ترتیب ورود به داستان از این قرار است:

- ۱) خانواده‌ای با فقر محبت و شدیداً مادر سالارانه
- ۲) آشنایی یک زوج جوان و ازدواج آنها
- ۳) دو زنه بودن پدر و پیامدهای آن

در واقع باید به جسارت خانم خلیلی در طرح این مسایل در یک رمان نوجوان تبریک گفت. البته این مسایل باتوجه به ویژگی‌های سنی نوجوانان بسیار برای آنان جذاب می‌نمایند، ولی به علت محذوراتی که در فرهنگ ما وجود دارد و علاوه بر آن تقدیس پیبایی و به دور از خرد دوران کودکی و نوجوانی توسط مولفان احساساتی، بیشتر شاهدیم که این موضوعات در ادبیات نوجوان مطرح نمی‌شود. و اگر هم به عنوان سوژه موردتوجه قرار گیرد، چنان در بیان آن افراط و یا چنان اغراق می‌شود که برای نوجوانان بیشتر تصویرگر دنیایی خیالی است تا بازتابی از دنیای پیرامون‌شان.

اما برخورد خلیلی با این مسأله تا حد قابل قبولی واقع‌گرایانه است. اگرچه تم اول تا حدود زیادی تکراری شده است، اما خلیلی به این نکته نیز توجه داشته و برای زدودن غبار کهنگی از روی این موضوع، دو ترفند به کار می‌گیرد:

اول سعی می‌کند تا حد ممکن آن را خلاصه شده و با توصیفات کوتاه و مختصر اجرا کند و در واقع فقط از این تم به عنوان محملی برای ظهور دو تم بعدی یعنی عشق امیر و مینا و دو



حساب‌گری در جاده رویاها طی طریق می‌کند و معشوق چیزی جز یک آینه نیست و در واقع دیالوگ این عشق، جایگاهی جز ذهن تودرتوی نوجوان ندارد. بنابراین عشق و آینه در هیچ یک از دو شق مشهور داستان‌های عاشقانه نمی‌گنجد. یعنی نه عشق در هجران است که عاشق و معشوق تنها در اثر جبر از یکدیگر دور افتاده باشند و نه عشق منجر به وصال است که پایان خوشی به همراه داشته باشد، روند این عشق اساساً در ذهن عاشق طی می‌شود چه بسا معشوق چیزی جز یک نماد نباشد. در این روایت از عشق، عاشق تنها به اشارات و علائم دل خوش می‌کند و ابهام به جای صراحت و شفافیت می‌نشیند. اما نه به این معنا که عاشق تکلیف خود را نداند، بلکه به این مفهوم که این عشق بیش از همه برای خود او وضوح دارد و دیگران به فرض آن که دقیق باشند، تنها نشانه‌هایی مبهم را از آن احساس می‌کنند. در عشق و آینه، عاشق با خود به گفت‌وگو می‌نشیند. او گاهی از جانب عاشق و گاهی از سوی معشوق سخن می‌گوید. ظاهر قضیه آن است که این دیالوگ می‌تواند تا بی‌نهایت در آینه ذهن ادامه یابد، اما دوران محدود نوجوانی پایانی دارد که همانند سنگفرشی در انتظار رها شدن این آینه از دست عاشق است تا بی‌رحمانه آن را هزار تکه کند. دوران رویاها به سرعت سپری می‌شود و از آن آینه تمام قد، تکه پاره‌هایی بیش باقی نمی‌ماند که به یادگار می‌توان آن را در صندوقخانه ذهن نگهداری کرد.

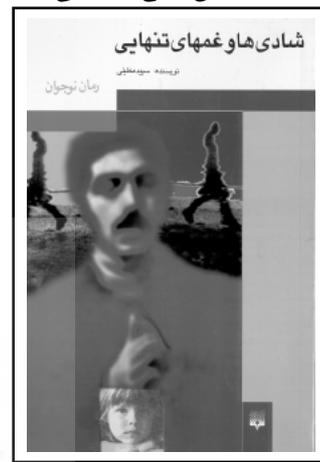
عشق و آینه حدیث یک عشق شرقی است که نه در ناکجا آبادهای بهشت‌گونه، بلکه در دل همین کوچه و بازار شکل می‌گیرد، اما درعین حال وجه تمایز جدی آن با قصه‌های مشابه مختص بودن آن به دوران نوجوانی است. دورانی که عشق به جنس مخالف در یک فضای کاملاً انتزاعی و به دور از گرایش‌های جنسی رخ می‌نماید و عاشق با کمترین نشانه‌ای از دلدادگی معشوق، رفیع‌ترین بنای عشق انسانی را بنا می‌کند. در این روایت از عشق، ترازوی در آن جا نیست که دلدادگان به وصال نمی‌رسند، بلکه در آن جا رخ می‌نماید که این دوران پاک و بی‌آلایش عاشقی که فارغ‌البال از هرگونه نگاه کاسب‌کارانه به جنس مخالف است، در گذر پرشتاب عمر به پایان می‌رسد و تنها خاطره‌ای از آن برجای می‌ماند. باید به هوش بود که گوهر گرانبه‌ای عشق شرقی در هجوم غبارهای برخاسته از حرکت ارایه مدرنیته، درخشندگی خود را از دست ندهد و آن کس که دغدغه ارزش‌های فرهنگی و ملی را دارد، از این مقوله نهراسد. بلکه خوف آن را داشته باشد که میادا با منکوب کردن چنین فضایی، زمینه را برای رشد نگاه کاسب‌کارانه مدرن به جنس مخالف فراهم کند.

کوتاه بودن قصه عشق و آینه اگرچه به مقتضای قرار داشتن در یک مجموعه داستانی، منطقی می‌نماید، اما از منظری دیگر، کوتاهی همین دوران را تداعی می‌کند و مخاطب تنها در چند برگ، از آغاز به پایان این قصه می‌رسد. هم چنان که نوجوان در چند گام سریع، این دوران را سپری می‌کند.

از مضمون داستان که بگذریم، در ساختار ادبی عشق و آینه یک نکته حایز اهمیت است و آن زبانی است که نویسنده به کار گرفته با آن که سبک و سیاق جمله‌پردازی حاکی از احساس صمیمیت و یکرنگی نویسنده با سوژه داستان است، اما در مجموع این زبان نمی‌تواند تمامی اقتضای اجتماعی را نمایندگی کند و اختصاصی بودن این زبان، می‌تواند موجب انفکاک روانی مخاطبی شود که خود را خارج از این طبقه می‌بیند. هرچند از منظر دیگر، زبان به کار گرفته شده می‌تواند نقطه قوت عشق و آینه محسوب شود، چرا که داستان در ناکجا آباد سیر نمی‌کند و در یک فضای مشخص اجتماعی عینیت می‌یابد و شاید به نوعی روایت عشق در اقتضای محروم اجتماعی باشد که در اوج ناداری‌ها، بزرگترین دارایی خود را به رخ می‌کشد.



۵ حسین شیخ الاسلامی



ناگهان امیر دستش را از روی شانهم برمی‌دارد، پشتش را به من می‌کند، سرش را پایین می‌اندازد و می‌گوید: «وای خدای من!» ص ۳۹.

... ولی من برمی‌گردم و مینا و مرجان و مادرشان را می‌بینم که از ته راهرو به طرف ما می‌آیند، چشم‌های مینا پف کرده، از قیافه‌اش معلوم است که حسایی گریه کرده» ص ۳۹ «امیر که تازه متوجه تصمیم مامان و شهلا شده، گیج مانده، چند بار انگشت‌هایش را لای موهایش فرومی‌برد، این پا و آن پا می‌کند و بعد به شهلا خانم می‌گوید: «هر وقت هرکاری داشتید کافی است خیرم کنید، من هم مثل پسر خودتان هستم، اصلاً از حالا فکر کنید، دو تا دختر دارید و یک پسر.»

جسارت خلیلی در پرداختن به این موضوع در سطور بالا کاملاً مشهود است. در واقع او از این مشکل بدون آن که آن را صریحاً حل کند در می‌گذرد، و حل آن را بر عهده خواننده می‌گذارد. غیر از این سه تم، مسأله دیگری نیز در داستان مطرح می‌شود، ولی از آن جا که در حاشیه مطرح می‌شود، نمی‌توان به آن تم گفت؛ و آن تنهایی قهرمان داستان - زهره - است. این مسأله که سبب نام‌گذاری داستان هم بوده، چندان در داستان پرداخت نمی‌شود و اگرچه خانم خلیلی با سه سطر انتهایی داستان خود، در واقع تکلیف آن را یک‌سره می‌کند اما می‌توان گفت حل این مشکل بیشتر به این خاطر بوده که خواننده چندان درگیر آن نشود و به آن سه تم اصلی و از میان آنها به تم محوری، یعنی «عشق ممنوع» بپردازد.

از عوامل دیگری که باعث می‌شود این داستان را قابل قبول بدانیم، یکی هم دست کم نگرفتن خواننده و دادن امکانات و توانایی‌های مختلف به وی است. برای مثال همان‌گونه که ذکر کردیم، سه تم اصلی و یک مسأله فرعی در این داستان وجود دارد و این به خواننده امکان می‌دهد هر کدام از تم‌ها را که می‌خواهد به عنوان تم اصلی بشناسد و دنبال کند.

نکته دیگری که در آن احترام نویسنده نسبت به خواننده کاملاً مشهود است، این است که نویسنده، غیر از آن مسأله فرعی، هیچ‌گاه به خود اجازه نداده است که مسایل اصلی را کاملاً تحلیل کند و به پایان برساند، درواقع وی هیچ‌گاه لقمه جویده و آماده هضم را مقابل خواننده نمی‌گذارد و به خواننده اجازه می‌دهد که خود به تفکر در مورد موضوع بپردازد و نتیجه‌گیری کند. برای مثال در داستان هیچ‌گاه از این صحبت نمی‌کند که آیا پدر اشتباه کرده است و یا به ناچار مجبور شده است که زن دوم اختیار کند. درمورد عشق امیر به مینا هم وضعیت به همین گونه است. خانم خلیلی این نکته را باز نمی‌کند که روابط امیر و مینا، اکنون که برادر و خواهر هستند، با یکدیگر چگونه خواهد بود؛ و بالاخره از همه‌جالب‌تر، صحنه پایانی داستان است، در این صحنه خانم خلیلی صرفاً وانمود کرده است که تمام مشکلات حل شده است و از این به بعد همه شخصیت‌های داستان، زندگی خوب و خوشی خواهند داشت.

اما در واقع از مضمون داستان چنین چیزی بر نمی‌آید. آیا پدر دو خانواده از چنین چیزی خشنود خواهد شد، یا مادر که از نظر سلیقه و خلیقات تفاوت‌های فراوانی با پسرش دارد خواهد توانست در یک خانه و بدون پدر، با آنها سر کند. از آن طرف هم در خانواده شهلا - که نسبت به خانواده قهرمان داستان به مراتب کمتر پرداخت شده - مشخص نیست چگونه جای خالی پدر

زنه بودن پدر استفاده می‌کند. ترفند دومی که به کار می‌بندد، زدن مایه‌هایی از طنز به این موضوع خشن و تأثرآور است. این در صحنه آمدن خواهر منصور شریف به خانه آنها و صدا کردن پی‌در پی مادر از آشپزخانه و پس تصادفات طنزآمیز، به خوبی مشهود است.

قبل از این که از تم‌های بعدی - که البته مهم‌تر هم هستند - صحبت کنیم، لازم می‌بینم اشاره‌ای هم به چرخش‌ها و تعویض تم‌هایی داشته باشم که بسیار موفق در این داستان اجرا شده‌اند. برای بهترین مثالی که می‌توان زد، چرخش از تم اول به تم دوم است که با استفاده از پی‌رفتی فرعی طراحی شده و آن ریختن ادوکلن امیر توسط قهرمان داستان - زهره - و سپس پر کردن شیشه ادوکلن با آب خیار است. نویسنده با استفاده از این پی‌رفتی فرصت می‌یابد تا توضیح دهد که امیر به تازگی بسیار به سر و وضع خود می‌رسد و با این تمهید خواننده را آماده شنیدن موضوعی جدید، یعنی عاشق شدن امیر می‌سازد.

اما مطرح کردن تم دوم به نوعی جسارت نویسنده را می‌رساند، چرا که وی در این داستان، موضوعی را مطرح کرده که بسیاری حتی آن را در داستان‌های بزرگ‌سالان نیز نمی‌پسندند. «عشق ممنوع» که در روابط امیر و مینا وجود دارد، دومین تمی است که در داستان مطرح می‌شود. امیر، برادر زهره - راوی ده ساله داستان - عاشق دختری شده است که پس از مدتی می‌فهمد آن دختر، خواهر ناتنی‌اش است. این موضوع - عشق ممنوع - اگر چه با لطافت و کنایه مطرح و هیچ‌گاه به عنوان تم محوری داستان نمود نمی‌یابد، اما هرگز حل نمی‌شود. در واقع نویسنده با زیرکی، صرفاً این موضوع را مطرح کرده و داوری در مورد آن را به خوانندگان خود محول کرده است.

ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم در مورد این موضوع داوری ارزشی کنیم. و از آن جا که روان‌شناسان بسیاری از عشق ممنوع در سنین نوجوانی گفته و نوشته‌اند، ما تنها به ارجاع دادن خوانندگان به نوشته‌های روان‌شناسانی مانند اریک فروم و... بسنده می‌کنیم. قصد فقط اشاره به ظرافت نویسنده است در طرح این موضوع، به صورتی که مورد طعن اخلاقی‌گرایان قرار نگیرد و نوشته‌اش توقیف نشود.

اما آن چه می‌خواهم بگویم این است که با نگاهی کمی عمیق‌تر به داستان، می‌توان دریافت این تم، یعنی عشق ممنوع، در واقع تم اصلی و محوری داستان است که نویسنده با آوردن دو تم دیگر، سعی در مخفی کردن آن به دلایلی که در بالا ذکر کردیم داشته است. برای روشن‌تر شدن مطلب می‌توان قسمت‌هایی از کتاب را باز خوانی کرد:

نکته مثبت دیگر این که در این داستان، برخلاف انبوهی از داستان‌های کودک و نوجوان، بدها و خوب‌ها به مجازات و پاداش خود نمی‌رسند، در واقع باید گفت خانم خلیلی موفق شده است خواننده را متقاعد کند که هیچ کدام از شخصیت‌های داستان نه آن چنان خوب هستند و نه آن چنان بد، و به همین دلیل خواننده در برابر شخصیت‌ها موضع گیری نمی‌کند و در انتظار مجازات بدها و پاداش خود خواهد بود.

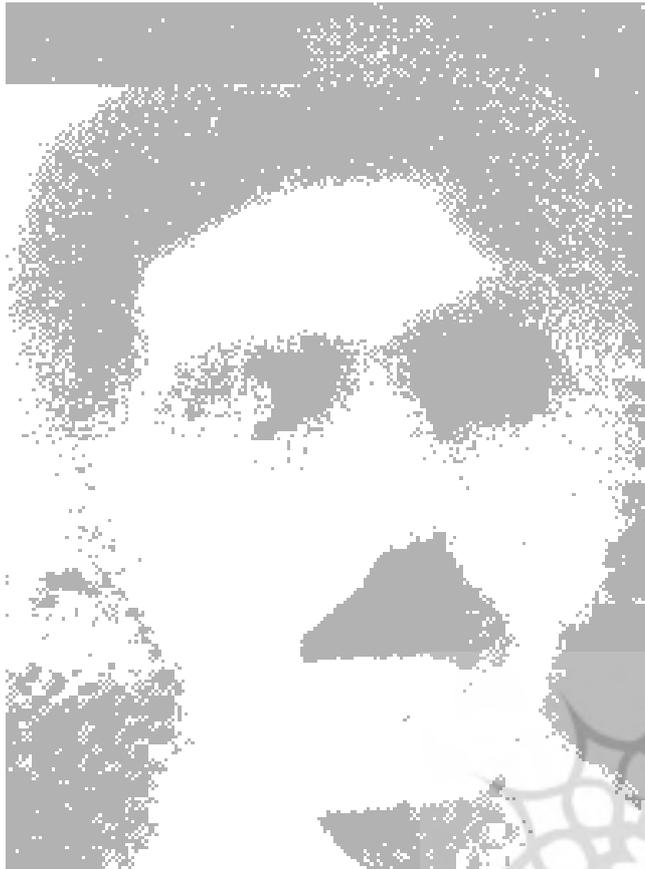
در کل باید گفت کتاب «شادی‌ها و غم‌های تنهایی» از معدود کتاب‌های موفق است که در حیطه رمان نوجوان به قلم نویسندگان فارسی زبان عرضه شده است و این قطعاً نتیجه شناخت درست و به جایی است که وی از مخاطب خود داشته است.

پر خواهد شد. بالاخره خانم خلیلی با زیرکی از گره‌گشایی تم دوم نیز می‌گریزد و مشخص نمی‌کند مینا و امیر، چگونه در طول مدتی که با خود کنار آمده‌اند، صرفاً به یکدیگر به چشم خواهر برادری نگاه خواهند کرد. در واقع باید گفت صحنه پایان داستان نه یک گره‌گشایی، بلکه نوعی شبه گره‌گشایی است. البته این را می‌توان از نقاط ضعف داستان نیز به شمار آورد. اما ما با دیده خوشبین به این امر نگاه می‌کنیم و معتقدیم این امر را باید به حساب زیرکی نویسنده گذاشت و نه عدم توانایی وی در گره‌گشایی داستان.

نکته مثبت دیگر این که در این داستان، برخلاف انبوهی از داستان‌های کودک و نوجوان، بدها و خوب‌ها به مجازات و پاداش خود نمی‌رسند، در واقع باید گفت خانم خلیلی موفق شده است خواننده را متقاعد کند که هیچ کدام از شخصیت‌های داستان نه آن چنان خوب هستند و نه آن چنان بد، و به همین دلیل خواننده در برابر شخصیت‌ها، موضع گیری نمی‌کند و در انتظار مجازات بدها و پاداش خود خواهد بود.

اما این امر نه به علت شخصیت‌پردازی مناسب که بیشتر به علت موقعیت و طرح و توطئه مناسب داستان است. در واقع باید گفت بزرگ‌ترین نقطه ضعف داستان در شخصیت‌پردازی خام و نپخته آن است. گویی نویسنده آن چنان مجذوب طرح و توطئه نو و بدیع خود شده است که از شخصیت‌پردازی غافل مانده و نتوانسته است شخصیت‌ها را آن گونه که باید اجرا کند. ما در کتاب به هیچ تصویر روشنی از قهرمان‌های کتاب، یعنی امیر، زهره، مادر و... نمی‌رسیم، و از همه تأسفبارتر آن که یکی از شخصیت‌های کلیدی یعنی بابا که در واقع محور داستان است، خیلی کم در داستان ظاهر می‌شود. سرانجام هم ما نمی‌فهمیم، که او چگونه شخصیتی دارد، و چه آدمی است. تنها چیزی که از او می‌دانیم خاکساری او در برابر همسرش و کندن موهای پشت لبش، هنگام عصبانیت است.

آن چه مشخص است این که تعلیق داوری در داستان نه توسط شخصیت‌پردازی که بیشتر توسط خلق موقعیت‌های چندگانه صورت می‌پذیرد و این البته برای داستان نوجوان مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا اگر قرار بود تعلیق داوری با شخصیت‌پردازی عمیق صورت گیرد، آن گاه نویسنده ناچار می‌شد، روایت را در داستان کم‌رنگ کند و در عوض به لایه برداری شخصیت‌های داستان بپردازد، که در این صورت، آن داستان دیگر جذابیتی برای خواننده نوجوان خود نداشت و بیشتر وی را از داستان می‌گریزاند. اما وقتی این تعلیق با موفقیت اجرا شود، آن گاه خواننده با موفقیتی عینی روبرو می‌شود و سعی می‌کند خود را به جای قهرمان داستان بگذارد و در واقع با شخصیت‌های داستان هم‌ذات‌پنداری کند، و وقتی هم با کنش قهرمان روبرو می‌شود، این برایش بسیار جذاب‌تر خواهد بود. اما تمام اینها، عدم شخصیت‌پردازی مناسب را در داستان توجیه



نمی‌کند و به نظر می‌رسد این تنها نقطه ضعف این عمده داستان باشد. یکی دیگر از نقاط مثبت کتاب که نباید از ذکر آن غافل شد، راوی داستان است که به بهترین نحو انتخاب شده است. در مورد راوی این داستان چند نکته را می‌توان ذکر کرد. (۱) راوی داستان - زهره - دختری ده ساله است. یعنی می‌توان گفت تقریباً سه، چهار سال از خواننده نوجوان داستان کوچک‌تر است. این باعث می‌شود که مخاطب نسبت به داستان موضعی بالاتر بگیرد. و نگاه خواننده به داستان، نگاه از بالا باشد. این موضع، باعث می‌شود که خواننده بهتر بتواند داستان را تجزیه و تحلیل کند و با داستان راحت‌تر ارتباط برقرار کند. در ضمن، سن کم راوی باعث می‌شود نوعی حس نوستالژیک در خواننده بپار شود. اهمیت این نکته هنگامی آشکار می‌شود که به یاد بیاوریم یکی از دغدغه‌های نوجوانان، همین غم از دست دادن دوران کودکی و وارد شدن به دنیای بزرگ‌ترها است. تم نوستالژیک می‌تواند به خوبی هم‌دلی این قشر از مخاطبان را برانگیزد.

(۲) از آن جا که راوی داستان هنوز کودک است و به دنیای بزرگ‌سالان وارد نشده، خود را آن چنان درگیر مسایل بزرگ‌ترها نمی‌کند. این به نویسنده اجازه می‌دهد که از سویی یک تم جداگانه در مورد این راوی کوچک بیافریند و خواننده را جنای از اتفاقاتی که در دنیای بزرگ‌ترها اتفاق می‌افتد در احساسات و مشکلات راوی شریک کند، از سوی دیگر اتفاقات را بدون دخل و تصرف زیاده از حد و بدون آوردن احساسات درونی که گهگاه باعث بزرگ‌نمایی مشکلات می‌شوند و نویسنده را در چنبر احساسات درونی قهرمان داستان‌شان گیر می‌اندازد، روایت کند. و بالاخره نکته آخری که به چشم می‌آید زبان ساده و شیوه روایت اتفاق‌ها است. علی‌رغم این که راوی داستان کودکی ده ساله است، نویسنده به خوبی از اغراق این کودکانه بودن دنیای راوی حذر کرده است و موفق شده است در این راه به خوبی اعتدال را رعایت کند. ارزش کار وی هنگامی مشخص می‌شود که این کتاب را با کتاب‌هایی که گه‌گاه عرضه می‌شود، مقایسه کنیم، کتاب‌هایی که در بیان معصومیت و بی‌خبری کودکان چنان اغراق می‌کنند که گویی تفکرات یک کودک، کاملاً ساخته و پرداخته تخیل آزاد و بی‌بند و باری است که از آن بهره می‌برند، و بیشتر کودکان را احق‌هایی بی‌خطر توصیف می‌کنند تا بیندگانی بی‌تفاوت.

در کل باید گفت کتاب «شادی‌ها و غم‌های تنهایی» از معدود کتاب‌های موفق است که در حیطه رمان نوجوان به قلم نویسندگان فارسی زبان عرضه شده است و این قطعاً نتیجه شناخت درست و به جایی است که وی از مخاطب خود داشته است.